

نقدی بر خداشناسی و دین‌شناسی عبدالکریم سروش

محمد محمدرضایی*

دی و بهمن ۱۳۹۹

اشاره

دکتر محمدرضایی، استاد تمام فلسفه دانشگاه تهران، دارای آثار علمی فراوانی (اعم از کتاب و مقاله) است که از جمله کتاب‌های ایشان «اندیشه اسلامی ۱ و ۲» است که با مشارکت و اشراف علمی مرجع عالی قدر حضرت آیت‌الله العظمی سبحانی (دام عزه) صورت گرفته و از سال ۱۳۸۴ تاکنون به‌عنوان کتاب درسی در تمام دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی تدریس می‌شود که تقریباً بیش از پنج میلیون تیراژ داشته است و نیز تألیف کتاب معرفت‌شناسی اسلامی و علم دینی جهت دانش‌افزایی اساتید دانشگاه‌های سراسر کشور که با کوشش و نظارت وی و مشارکت جمعی از اساتید دانشگاه و حوزه به سامان رسیده است.

* استاد فلسفه دانشگاه تهران.

در خدمت استاد محمدرضایی هستیم با موضوع خداشناسی و دین‌شناسی دکتر سروش و قصد داریم به طرح و نقد دیدگاه سروش بپردازیم. از چندی پیش به مناسبت انتشار ویروس کرونا در ایران و جهان مصاحبه‌ای از دکتر عبدالکریم سروش، تحت عنوان «خدا به هر دردی نمی‌خورد» در فضای مجازی منتشر شد. ایشان گفتند: اولاً هیچ دلیل عقلی و نقلی معتبری نداریم که امام مدفون در خاک، صدای زائران را بشنود و به آنها پاسخ بدهد و یا اساساً قدرت بر آوردن حاجات آنها را داشته باشد. ثانیاً اینکه در زمان میرزای شیرازی، شیعیان با خواندن زیارت عاشورا وبا را بر طرف کردند، قطعاً دروغ است و یک دروغ تفرقه افکنانه است که یک نوع خداپرستی قبیله‌گرایانه را تبلیغ می‌کند. ثالثاً خدا به هر دردی نمی‌خورد و اینکه شما در هر حادثه‌ای پای خدا را به میان بکشید، قطعاً خطا است. خدا به درد تنهایی روح می‌خورد به درد عاشقی می‌خورد و در نهایت گفتند امید ضعیفی دارم که مسئله شر در الهیات اسلامی همانند الهیات غربی جدی گرفته شود. با مسئله شرور باید ارتباط خود را با خدا از نو تعریف کنیم.

❖ **باتوجه به نکات فوق، نظر حضرت‌عالی درباره این بیان چیست و چه نقدهایی بر آن وارد است؟**

دکتر سروش در دعای خود می‌گوید:

امامان، صدای زائران را نمی‌شنوند؛ لذا هیچ دلیل عقلی و نقلی معتبری نداریم که این خفتگان در زیر خاک، خواه امام، خواه خواهر امام و صدای زائران را می‌شنوند. و به آنها پاسخ می‌دهند و یا اساساً قدرت بر آوردن حاجات آنها را دارند ... من مشکلی ندارم، با اینکه آدمیان به بزرگان خود احترام بگذارند و

حتی به قبور آنها احترام بگذارند. اما قصه حرمت نهادن و ستایش کردن چیزی است و قصه حاجت خواستن و شفا خواستن چیز دیگری است اینها را باید از یکدیگر جدا کرد.

در پاسخ باید گفت بر خلاف دیدگاه آقای سروش، آیات و روایات دلالت بر آن دارند که پیامبر گرامی اسلام ﷺ و حضرات معصومین که به جهت عنایت ویژه خداوند به آنها و به جهت مقام و منزلت آنها نزد خداوند هم سخن ما را می‌شنوند و هم می‌توان از آنها درخواست نمود که برای آموزش ما به درگاه خداوند دعا کنند.

دلایل ما این است که اولاً خداوند، دعای اولیاءالله را اجابت می‌کند. پیامبر گرامی اسلام در حدیث قرب نوافل به مقامات اولیاءالله چنین اشاره می‌کند: بنده من بر اثر انجام فرائض و نوافل به مقامی می‌رسد که محبوب من می‌شود وقتی محبوب من شد، من گوش او می‌شوم که با آن می‌شنود و چشم او می‌شوم که با آن می‌بیند و زبان او می‌گردد که با آن سخن می‌گوید و دستش می‌شوم که با آن می‌گیرد. هرگاه مرا بخواند اجابت می‌کنم و اگر چیزی از من بخواهد می‌بخشم (ان دعانی، اجبته و این سالتنی اعطیته) (کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۳۵۲).

ثانیاً قرآن، به امور خارق‌العاده و کراماتی اشاره می‌کند که از سوی انبیاء و بندگان خاص خدا به انجام می‌رسد؛ مثلاً حضرت یوسف به فردی (برادرش) مأموریت داد که به نزد پدر خود، حضرت یعقوب که از فراق او نایبنا شده بود، برود و پیراهن او را بر چهره پدر بیفکند تا بینایی خود را باز یابد:

فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ: پس چون مژده رسان آمد آن [پیراهن] را بر چهره او انداخت پس بینا

گردید گفت آیا به شما نگفتم که بی شک من از [عنایت] خدا چیزهایی می دانم که شما نمی دانید (یوسف: ۹۶).

یا هنگامی که حضرت سلیمان به یاران خود اشاره می کند که کدام یک از شما می تواند تخت بلقیس را برای من بیاورد یکی از یاران او به نام آصف بن برخیا که به علمی از کتاب الهی دانا بود در یک چشم بر هم زدن تخت بلقیس را حاضر نمود:

قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَأَهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ. کسی که نزد او دانشی از کتاب [الهی] بود گفت من آن را پیش از آنکه چشم خود را بر هم زنی برایت می آورم پس چون [سلیمان] آن [تخت] را نزد خود مستقر دید گفت این از فضل پروردگار من است تا مرا بیازماید که آیا سپاسگزارم یا ناسپاسی می کنم و هرکس سپاس گزارد تنها به سود خویش سپاس می گزارد و هرکس ناسپاسی کند بی گمان پروردگارم بی نیاز و کریم است (نمل: ۴۰).

نمونه دیگر، امور خارق العاده ای که از جانب حضرت مسیح به اذن و قدرت الهی انجام شده است: مانند ساختن پرنده ای از گل، زنده کردن مردگان، شفادادن کور مادرزاد و بیماران لاعلاج و... (آل عمران: ۴۹)؛ بنابراین بر اساس این آیات، انجام امور خارق العاده از سوی انبیاء الهی، امری عادی و مورد قبول قرار گرفته است.

دلیل سوم ما مربوط به توسل به انبیاء و اولیاء الهی است. قرآن، از مؤمنین می خواهد که جهت استغفار گناهان و طلب حاجات به انبیاء و اولیاء الهی متوسل شوند:



يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ: ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا پروا کنید و به او [توسل و] تقرب جوید و در راهش جهاد کنید باشد که رستگار شوید (مائده: ۳۵).

برای تقرب به خدا وسایل و اسباب گوناگون وجود دارد که از جمله آنها توسل به دعای پیامبران الهی است؛ برای نمونه هنگامی که فرزندان حضرت یعقوب به خطای خود پی بردند، پیش پدر آمدند و از او خواستند که از خدا برای آنها طلب آمرزش کند:

قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ: گفتند ای پدر برای گناهان ما آمرزش خواه که ما خطاکار بودیم، گفت به زودی از پروردگارم برای شما آمرزش می‌خواهم که او همانا آمرزنده مهربان است (یوسف: ۹۸ - ۹۷).

و نیز قرآن در آیه‌ای دیگر بیان می‌کند که کسانی که بر خود ستم کردند به نزد پیامبر می‌آمدند و از خدا طلب آموزش می‌کردند و پیامبر هم برای آنها استغفار می‌کرد «وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ الرَّسُولُ».

بنابراین ما بر اساس این آیات می‌توانیم از انبیاء و اولیاء الهی بخواهیم که در حق ما دعاکنند، همان‌گونه که در زمان رسول خدا و حضرت یعقوب این کار به انجام رسید. حال ممکن است سؤال شود که این توسلات در زمان حیات پیامبر و ولی خدا صورت گرفته ولی توسل بعد از وفات آنها صحیح نیست. در پاسخ می‌توان گفت که حقیقت و اثر بخشی انسان به روح اوست نه جسم و این روح در حیات برزخی به حیات خود ادامه می‌دهد «وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ». در ضمن قرآن به صراحت بیان می‌نماید که شهدا زنده‌اند و نزد پروردگار

خود روزی می‌خورند و پیامبران و امامان معصوم که افضل از شهداء هستند بعضاً خود نیز در زمره شهداء بوده‌اند.

در ضمن همه ما در نمازهای واجب روزانه، بر پیامبر گرامی اسلام سلام می‌فرستیم، السلام عليك ايها النبي ورحمة الله و بركاته، اگر ایشان سلام ما را نشنود که لغویث در کلام لازم می‌آید.

بنابراین بر اساس دلایل فوق توسل به پیامبر و ائمه معصومین که جان پیامبر هستند و خداوند عنایت خاص به آنها داشته و پلیدی را از آنان بر طرف نموده است «يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» در زمان حیات و ممات آنان صحیح است و آنها هم صدای ما را می‌شنوند و هم در صورت مصلحت، خداوند دعای آنان را مستجاب می‌فرماید.

دکتر سروش در بخشی از مصاحبه خود، درباره خداپرستی و مسئله زیارت عاشورا و توسل به امام حسین علیه السلام می‌گوید:

در زمان میرزای شیرازی در نجف وبایی آمد ایشان پیام داد و گفت من مجتهدم، من نیک خواهم، سخن از گزافه نمی‌گویم. شیعیان بروند زیارت عاشورا را بخوانند تا شر وبا کاسته شود شیعیان رفتند و زیارت عاشورا را خواندند و پس از آن شیعیان از وبا مصون ماندند ... من کاری به راست و دروغ این حادثه ندارم. قطعاً دروغ است ... اولاً دروغ داریم تا دروغ. این نوع دروغ تفرقه افکن است. یک خداپرستی بسیار خودخواهانه و قبیله‌گرایانه‌ای در درون این قصه نهفته است که گویا بندگان خدا برای او فرق دارند به کمک این یکی می‌رود ولی به کمک آن یکی نمی‌رود والله این‌گونه دینداری قابل تأییدی نیست و من از موضع روشنفکران دیندار به همه دوستان و همه کسانی که سخن من را می‌شنوند می‌گویم که اینها نه جزء ذات دین است و نه جزء

❖ چه نقدهایی بر این ادعا وارد می‌دانید؟



از این مطلب دکتر سروش دو مطلب مهم استفاده می‌شود:

۱. این خبر که «مردم و از جمله شیعیان اگر دعا کنند و خدا مستجاب کند، دروغ است».

۲. اینکه «خدا به برخی از بندگان توجه و به برخی دیگر بی‌توجه باشد، خداپرستی قبیله‌گرایانه است».

به نظر می‌رسد هر دو استنباط دکتر سروش، بر خلاف آموزه‌های قرآنی است. در ابتدا به مطلب دوم اشاره می‌کنیم. ایشان می‌گویند خداوند رحمان و رحیم، لطف خود را به انسان‌ها در قالب وحی از طریق پیامبران ارزانی داشته است. مردم با این هدایت الهی به دو گونه برخورد می‌کنند:

۱. برخی از انسان‌ها با دیدن معجزات الهی با آغوش باز پیامبر و پیام الهی او را می‌پذیرند و در رکاب او علیه ظالمان و مفسدان مبارزه می‌کنند

۲. دسته دیگر از انسان‌ها که از هوای نفس تبعیت کرده با پیامبر و پیام او به مخالفت برخاسته و کمر همت به نابودی آنها می‌گمارند و در این راه از هیچ جنایتی دریغ نمی‌ورزند. قرآن از دسته اول به‌عنوان شاکر و مؤمن و از دسته دوم به‌عنوان کافر و کفور یاد می‌کند. «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا (انسان: ۳) ما راه را به او نشان دادیم خواه شاکر باشد و پذیرا گردد یا ناسپاس». «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (تغابن: ۲) او کسی است که شما را آفرید (و به شما آزادی و اختیار داد) گروهی از شما کافر و گروهی مؤمن

هستند، و خداوند به آنچه می‌دهید بینا است».

خداوند، دسته کافران را مذمت و سرزنش نموده و به آنها وعده عذاب می‌دهد و از این‌رو دشمن خود می‌داند و دسته مؤمنان را تشویق و تأیید و از این‌رو آنها را دوست خود دانسته و به آنها وعده بهشت می‌دهد.

اینک آیات در ارتباط با گروه مؤمنان:

۱. «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِقُونَ وَالنَّصَارَى مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (المائدة: ۶۹). آنها که ایمان آورده‌اند و یهودیان و صابئان و مسیحیان هرگاه ایمان به خداوند یگانه و روز جزا بیاورند و عمل صالح انجام دهند نه ترسی بر آنها است و نه غمگین خواهند شد».

۲. «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُوهُمْ مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (بقره: ۲۵۷). خداوند، ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند، آنها را از ظلمتها، به سوی نور بیرون می‌برد. [اما] کسانی که کافر شدند، اولیای آنها طاغوتها هستند، که آنها را از نور، به سوی ظلمتها بیرون می‌برند، آنها اهل آتش‌اند و همیشه در آن خواهند ماند».

۳. همچنین قرآن در آیاتی می‌فرماید: خدا، محسنین، مطهرین، توابین، متقین و صابرین و متوکلین و مقسطین را دوست دارد: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» خداوند، نیکوکاران را دوست می‌دارد» (بقره: ۱۹۵). «فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ» خداوند پرهیزکاران را دوست دارد» (آل عمران: ۷۶).

اما آیات ناظر به کافران و مفسدان:

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَبئسَ الْمَصِيرُ» اما کسانی



که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند آنها اصحاب دوزخند، و جاودانه در آن می‌مانند، و سرانجام آنها سرانجام بدی است (تغابن: ۱۰).

وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُوهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ. [اما] کسانی که کافر شدند، اولیای آنها طاغوتها هستند، که آنها را از نور، به سوی ظلمتها بیرون می‌برند، آنها اهل آتش‌اند و همیشه در آن خواهند ماند (بقره: ۲۵۷).

همچنین قرآن در آیاتی می‌فرماید: خداوند، کافران، ظالمان و مفسدان، مسرفان و مستکبران را دوست ندارد و در آیه‌ای دیگر می‌فرماید اگر خدا را دوست دارید از من تبعیت کنید تا خدا شما را دوست داشته باشد:

فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكٰفِرِينَ: خداوند کافران را دوست نمی‌دارد (آل عمران: ۳۲).
 وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ: و خداوند، ستمکاران را دوست نمی‌دارد (آل عمران: ۵۷).
 وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ: و خداوند مفسدان را دوست ندارد (مائده: ۶۴).

جناب آقای دکتر سروش، اصولاً فلسفه بهشت و دوزخ و عدالت خدا، دلالت بر آن دارد که انسان‌ها در این عالم در پذیرش سخنان حق به اختیار خود برابر نیستند، برخی مفسد و کافر و برخی دیگر مؤمن و پرهیزکارند و از این رو عدالت خداوند اقتضاء می‌کند که به دو شیوه متفاوت با آنها برخورد نماید. قرآن به صراحت در این باره می‌فرماید که ما مؤمنان و صالحان را همسان مفسدان قرار نمی‌دهیم و اگر کسانی فکر کنند که آنها در نزد خدا برابرند، چه بد داوری کرده‌اند:

أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَارِ: آیا کسانی را که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند همچون مفسدان در زمین قرار دهیم، یا پرهیزگاران را همچون فاجران «ص: ۲۸».

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ: آیا کسانی که مرتکب سیئات شدند گمان کردند که ما آنها را همچون کسانی که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند قرار می‌دهیم که حیات و مرگشان یکسان باشد؟ چه بد داوری می‌کنند (جائیه: ۲۱).

بنابراین از نظر قرآن بندگان خدا در پیشگاه خداوند برابر نیستند؛ زیرا برخی از آنان با اختیار خود راه فساد و تباهی را انتخاب کرده و در زمره کافران و مورد مذمت خدا قرار گرفته‌اند که جایگاه آنان دوزخ است و برخی دیگر با اختیار و تعقل خود راه ایمان و عمل صالح را برگزیده‌اند و در زمره نیکوکاران و تقوا پیشگان و مورد محبت خدا قرار گرفته‌اند و جایگاه آنها بهشت برین است. البته رحمانیت خداوند اقتضاء می‌کند که حتی کافران نیز از رزق و روزوی و نعمت دنیوی بهره‌مند شوند شاید که روزی به راه مستقیم هدایت یابند و یا راه بهانه جویی بسته شود «وَرَحْمِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ».

بنابراین این سخن دکتر سروش «که اگر خداوند تفاوتی بین بندگان قایل شود و حاجات یکی را بپذیرد و حاجات دیگری را نه و یا به کمک یکی برود و به کمک دیگری نه، خداپرستی قبیله‌گرایانه است»، به هیچ وجه با آموزه‌های قرآنی سازگاری ندارد. خداوند دوست مؤمنان و دشمن کافران است و جایگاه مؤمنان بهشت و جایگاه کافران دوزخ است.

درباره این نظر دکتر سروش که توسل به امام حسین علیه السلام (قرائت زیارت عاشورا) در رفع بیماری و با قطعاً دورغ است؛ نظر حضرت‌تعالی چیست و چه نقدهایی بر این ادعا وارد می‌دانید؟

البته پاسخ به این مدعای ایشان در بخش توسل به انبیاء و اولیا الهی داده



شد، ولی به اجمال عرض می‌کنم که کسانی که خداوند را از سر اخلاص بخوانند و یا برای برآورده شدن حاجات خود به انبیاء و اولیا الهی متوسل شوند. در صورت مصلحت، حاجات آنها برآورده می‌شود و جای انکار ندارد. قرآن در این باره می‌فرماید: خداوند دعای هر دعاکننده‌ای را اجابت می‌کند البته اجابت دعا، مشروط به دعا کردن است: «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ» (بقره: ۱۸۶).

و یا در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: «وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ ذَاخِرِينَ (غافر: ۶۰) یا «قُلْ مَا يِعْبَأُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا» (فرقان: ۷۷).

قرآن در این آیات به صراحت اشاره می‌کند که اجابت حوایج مردم مشروط به خواندن خدا است. اگر کسانی خداوند را نخوانند با طبع حاجات آنها نیر برآورده نمی‌شود. این امر مرهون قابلیت قابل است نه قاعلیت فاعل از این رو حضرت ذکریا از خداوند طلب فرزند کرد و خداوند نیز حاجات او را برآورده نمود: «وَذَكِّرْنَا إِذْ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ» (انبیاء: ۸۹) و در آیه دیگر دعای حضرت ایوب را برآورده می‌فرماید: «فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَذَكَّرْنَا لِلْعَابِدِينَ» (انبیاء: ۸۴). این سنت الهی است که هر کسی خدا را بخواند در صورت مصلحت، دعای او به اجابت می‌رسد؛ بنابراین عنایت خاص الهی هنگامی ممکن می‌شود که بنده قابلیت لازم را داشته باشد والا از طرف خدا همواره فیض آماده است.

نتیجه اینکه اگر شیعیان، متوسل به امام حسین علیه السلام شوند و از او بخواهند که در حق آنها دعا کند تا مورد عنایت خاص الهی قرار گیرند یا بیماری آنها برطرف



گردد جای انکار ندارد، همان‌گونه که فرزندان حضرت یعقوب برای آموزش خود به پدر متوسل شدند تا در حق آنها دعا کند و همان‌گونه که پیراهن حضرت یوسف چشم پدر را بینا نمود و نیز اعطای فیض و عنایت الهی در صورتی که قابلیت قابل ظرفیت آن را داشته باشد بر خلاف عدالت الهی نیست.

دکتر سرووش در بخشی دیگر از مصاحبه خود می‌گوید:

آن خدای دین معیشت اندیش که خلاهای زندگی‌شان را پر می‌کرد، آن خدا اکنون غائب است. آن خدا هیچ وقت حاضر نبوده است. فکر می‌کردند حاضر است فقط در خیال آنها حاضر بوده است. هر اتفاقی که می‌افتاد می‌گفتند خدا کرده است. می‌گفتند خدا به من یک دختر داده خدا جان من را حفظ کرده. البته در اینکه علت‌العلل خداوند است، بحث و شکی نداریم. اما اینکه در هر حادثه خاصی شما پای خداوند را به میان بیاروید و آن را در عرض علل طبیعی بنشانید خطا است ... خدا به هر دردی نمی‌خورد به‌درد تنهایی روح می‌خورد، به‌درد عاشقی می‌خورد و به‌درد پرستش و ستایش می‌خورد و همه ما عمیقاً به این نقش‌ها احتیاج داریم و... اکنون برای توازن با زندگی مدرن باید خدایی را که قبلاً در حاشیه بود، به متن بیاوریم.

❖ درباره این بیان و ادعای ایشان، چه پاسخی دارید؟ این نوع خداشناسی دارای چه آسیب‌هایی است و لوازم الهیاتی آن به‌ویژه در مسئله توحید کدام است؟

در پاسخ ایشان می‌توان گفت ماسوی‌الله که موجوداتی ضعیف و فقیرند هم در لحظه حدوث و هم در بقا به خداوند احتیاج دارند. این‌گونه نیست که



مخلوقات فقط در لحظه حدوث به خداوند نیاز داشته باشند. بلکه در هر لحظه از عمر و بقا خود به قوت و نورانیت الهی موجودند؛ از این رو در هر حادثه‌ای، باید پای خدا را به میان کشید. البته علت حقیقی بودن خدا در هر حالتی منافاتی با افعال اختیاری انسان ندارد. این مسئله دلایل قرآنی و روایی فراوانی دارد. اعتقاد به توحید، دلالت بر آن دارد که خالق و مدبر همه عالم و همه موجودات و هر اتفاقی، خداوند است:

قُلْ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ (رعد: ۱۶).

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿الحمد: ۲﴾.

قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يَدَبِّرُ الْأُمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ (يونس: ۳۱).

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴿هود: ۶﴾.

هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيَمِيتُ فَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿غافر: ۶۸﴾.

امیرالمؤمنین علیه السلام در عباراتی به این نوع کارگردانی خداوند و یا توحید ربوبی اشاره می‌کند و بر آن است که حیات و نورانیت و غنا و قوت هر موجودی به خداوند است و همه موجودات به غنا و قوت الهی موجودند:

وَهُوَ حَيَاةُ كُلِّ شَيْءٍ وَ نُورُ كُلِّ شَيْءٍ (کلینی، کافی، ج ۱، ص ۱۳۰).

كُلُّ شَيْءٍ خَاشِعٌ لَهُ وَ كُلُّ شَيْءٍ قَائِمٌ بِهِ، غَنِي كُلٌّ فَقِيرٌ وَ عَزُ كُلٌّ ذَلِيلٌ وَ قُوَّةُ كُلِّ ضَعِيفٍ (نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹).

بِيَدِكَ نَاصِيَةُ كُلِّ دَابَّةٍ، وَ إِلَيْكَ مَصِيرُ كُلِّ نَسَمَةٍ ... (همان).

باتوجه به نکات حضرتعالی و این ادعای آقای سروش می‌گوید خدا به هر

دردی نمی خورد و حضوری در حوادث عالم ندارد، آیا می توان از ایشان سؤال می شود پس چه کسی کارگردان عالم هستی است؟ آیا این با توحید منافات ندارد؟

پرسش دقیقی است و مرز توحید و شرک را مشخص می کند. بت پرستان در توحید در خالقیت مشکلی نداشتند و برآن بودند که خدا، خالق همه موجودات است اما تدبیر برخی از حوادث از جمله حادثه جنگ را بر عهده خدا نمی دانستند و از این رو آنها به بتها متوسل شده و در جنگهای آنها را با خود حمل می کردند. قرآن چنین اعتقادی را به شدت مورد نهی قرار می دهد: «وَأَخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا: آنها غیر از خدا معبودانی برای خود انتخاب کردند تا مایه عزتشان باشد (چه پندار خامی؟)» ﴿مریم: ۸۱﴾. نیز قرآن در آیه دیگر می فرماید: «وَأَخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يَنْصُرُونَ: آنها غیر از خدا معبودانی برای خویش برگزیدند به این امید که یاری شوند» ﴿یس: ۷۴﴾.

هدف بت پرستان از پرستش بتها، آن بود که معتقد بودند که خداوند به هر دردی نمی خورد؛ زیرا حضوری در برخی از حوادث عالم ندارد و این الهها (غیر از خدا) هستند که در این حوادث دخالت می کنند و از این رو به الهها و بتها احترام کرده و مورد پرستش قرار می دادند تا در جنگها و حوادث دیگر به کمک آنها بیایند.

باتوجه به این مطلب از جناب آقای دکتر سروش سؤال می شود، مشکل بت پرستان چه بود که این قدر مورد مذمت قرآن قرار گرفته اند؟ آنها هم اعتقاد داشتند که خدا به هر دردی نمی خورد و در برخی حوادث، پای خدا در میان نیست و به جای خدا الهها و بتها این وظیفه را به عهده گرفته اند.



حال سؤال این است که اگر خدا به هر دردی نمی‌خورد و در برخی حوادث حضور ندارد، چه کسی مدبر آن حوادث است؟ آیا آن مدبر غیر خدا خود قوی و غنی مطلق است یا ضعیف و مخلوقی از مخلوقات الهی که حدوث و بقاء آن به دست خدا است؟

اگر آن مدبر فرضی، موجودی کامل و مستقل و بی‌نیاز از خداست که با توحید در خالقیت و توحید در ذات سازگار نیست و نوعی شرک است که دلایل عقلی و نقلی معتبر بر خلاف آن است. اگر آن مدبر فرضی مخلوقی از مخلوقات الهی است که حدوث و بقاء آن به دست خدا است، در نتیجه علت حقیقی خداست نه مدبر فرضی؛ بنابراین در همه حوادث، خداوند حضور دارد.

بنابراین این سخن که خدا به هر دردی نمی‌خورد و در هر حادثه خاص حضور ندارد، خطای محض است که باعرض معذرت بیشتر شبیه اعتقاد بت پرستان عصر جاهلیت است.

همچنین بر اساس مطالب فوق، نتیجه می‌گیریم که خدا علاوه بر اینکه به درد تنهایی ما می‌خورد، به درد زندگی اجتماعی ما هم می‌خورد، به درد زندگی بین‌الملل ما هم می‌خورد. درست است که زندگی مدرن، تنها نقش خدا را در خلوت و تنهایی انسان می‌داند، ولی مشکلات انسان مدرن هم از همانجا شروع شد که در حیات اجتماعی و بین‌المللی خود، نقشی برای خدا قایل نیست.

هدایت‌گر جامعه باید ماذون از طرف خدا (حداقل در اوصاف) و قوانین این اجتماع نیز باید از جانب خدا باشد: «وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (مانده: ۴۵).

توحید با همه ابعادش باید در همه زندگی ما تجلی کند. زندگی موحدانه، این‌گونه نیست که در خلوت و تنهایی با خدا عشق‌ورزی کرد ولی در صحنه

اجتماع و حوادث جهان با خدا عشق‌ورزی نداشته باشد. در خلوت بر خدا توکل کند ولی در کارهای اجتماعی و مهم خود به خدا توکل نداشته باشد.

این اعتقاد، که خدا به هر دردی نمی‌خورد و فقط به‌درد تنهایی روح می‌خورد، اعتقاد به‌شکلی از سکولاریسم است که شدیداً مورد مذمت قرآن است و همچنین اعتقاد به حکومت جهانی و عادلانه حضرت ولی عصر (عج‌الله) بیاتر آن است که دخالت دین در عرصه مسایل اجتماعی و حکومتی، آموزه‌ای دینی است؛ زیرا که یکی از اهداف پیامبران، اجرای عدالت در جامعه است «وَأَمْرٌ تُأْتِدِلْ لِيُنْظَرُ» (شورای: ۱۵) قرآن از زبان پیامبر نقل می‌کند که مأمور شدم که میان شما عدالت را بر پا سازم و تحقق عدالت کامل در جامعه بین‌الملل به‌دست مهدی موعود (عج‌الله تعالی فرجه) صورت می‌گیرد.

آقای دکتر سروش در بخشی دیگر از مصاحبه (در باب تغییر و رنسانس الهیات اسلامی و یا سکولاریسم شیعی و کرونا) می‌گوید:

اینها (حادثه کرونا) نمی‌توانند بنیان ستبری را تکان بدهد. من تنها امیدی که دارم که امید ضعیفی هم هست، این است که مسئله شر در الهیات اسلامی به‌طور کلی و در ایران جدی گرفته شود؛ چون فلسفه اسلامی به مسئله شر کماهو حقه نپرداخته است. الان ما از رنسانس اروپا سخن گفتیم. یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌ها در رنسانس اروپا قصه شرور بود. اینکه ما باید از نو ارتباط خود را با خدا تعریف کنیم.

استاد بفرمایید ادعای دکتر سروش درباره مسئله شرور (به‌ویژه مسئله کرونا) با چه آسیب‌ها و پیامدهایی مواجه است؟ چگونه آن را نقد می‌کنید؟
در پاسخ باید گفت: از مطالب ایشان برمی‌آید: در اروپا بعد از رنسانس مسئله شر را جدی گرفتند، اما در الهیات اسلامی همانند آنجا مسئله شر جدی



گرفته نشده است. در اروپا با توجه به جدی گرفتن مسئله شر، ارتباط خود را با خدا از نو تعریف کردند: (از تعابیر دیگر ایشان برمی‌آید که در حادثه ویروس کرونا که یک پدیده شرگونه است، نباید پای خدا را به میان کشید زیرا خدا به هر دردی نمی‌خورد).

به اعتقاد ما در الهیات اسلامی، ابتدا خدا ثابت می‌شود و سپس ارتباط خدا به عنوان خالق و مدبر جهان با جهان مورد توجه قرار می‌گیرد. در الهیات اسلامی، مسئله شرور (اعم از شرور در طبیعی مانند زلزله، سیل و آتشفشان و... و شرور اخلاقی مانند قتل، غارت، دزدی و جنگ و...) معضل جدی برای باور به خدا نیست و سازگاری کامل بین جهان مادی واجد شرور و اعتقاد به خدا وجود دارد. برخی از راه‌حل‌های معضل شرور در الهیات اسلامی به اجمال عبارت‌اند از:

۱. شر، به دلیل فلسفی و عقلی، امر عدمی است.
 ۲. شر لازمه جهان مادی است، و خیر خلق جهان مادی بیشتر از عدم خلق آن است.
 ۳. شر، ناشی از آزادی انسان است.
 ۴. شر ناشی از جزئی‌نگری است.
 ۵. شر ناشی از جهل انسان است.
 ۶. شر، علت شکوفاشدن استعدادها و فضایل اخلاقی و عاملی برای غفلت‌زدایی و هدیه‌ای به بندگان خاص و عاملی برای ابتلاء و آزمون الهی است.
- اما مسئله شر در غرب واقعاً یک معضل است و از بعد از رنسانس یا قائل به

۱. ناسازگاری منطقی وجود خدا و شر هستند و یا ۲. شر (مخصوصاً شر گزاف) را به‌عنوان شاهد و دلیلی بر عدم وجود خدا می‌دانند و یا ۳. شر با صفات مطلق و کمال مطلق خدا ناسازگار است یا به‌تعبیری خدا، قدرت لازم را برای از بین بردن شرور ندارد؛ از این رو خدا ناباوران، یکی از مهم‌ترین دلایل انکار وجود خدا را مسئله شر می‌دانند. البته شایسته ذکر است که هم در جهان غرب و هم در میان متفکران اسلامی، انتقادات جدی به این دیدگاه‌ها وارد نموده‌اند و دلایل مدافعان ناسازگاری وجود خدا و شر را ناکافی و نارسا می‌دانند و حتی فیلسوفی مانند مرلین مک کورد آدامز، نه تنها شر را با وجود خدا ناسازگار ندانسته، بلکه شر را به‌عنوان راه و دلیلی بر اثبات وجود خدا بیان نموده است.

از این رو رویکرد فیلسوفان اسلامی به مسئله شر با رویکرد متفکران مغرب زمین کاملاً متفاوت است. متفکران مغرب زمین از درد رنج آغاز می‌کنند و برای توجیه آن با مشکلات زیادی مواجه می‌شوند. در صورتی که فیلسوفان اسلامی ابتدا از طریق مخلوقات، خدا را اثبات و سپس به مسئله شرور می‌پردازند. تفاوت دیگر بین الهیات غربی و اسلامی آن است که در مغرب زمین رنج و درد را با شر مساوی می‌دانند و از این رو با مشکلات زیادی مواجه شده‌اند، در صورتی که میان رنج و شر تفاوت است. رنج یک مفهوم حسی ولی شر یک مفهوم عقلی است. چه بسا با پشتوانه یک ایدئولوژی و جهان بینی، نه تنها، رنج، شر نیست، بلکه مطلوب نیز می‌باشد. مانند دانشمندانی که با شوق و ذوق رنج کشف حقایق و قوانین علمی را تحمل می‌کنند و یا ورزشکارانی که جهت نیل به قهرمانی به استقبال رنج تمرین‌های سخت می‌روند و چه زیبا عقیده بنی هاشم زینب کبری علیها السلام بعد از حادثه کربلا فرمود: «ما رأیتُ الا جمیلاً».

به قول آن فیلسوف رواقی که از شدت درد فریاد می‌زد ای رنج هرچند مرا بی‌زاری نخواهم پذیرفت که تو شری؛ زیرا با آنکه آه و فغان آن فیلسوف گواه بدی رنج است با این حال او دلیلی ندارد که آن را شر بشمرد، چرا که رنج از ارزش شخص او نمی‌کاهد بلکه فقط او را در وضعیت ناخوشایند و دشواری قرار می‌دهد، در صورتی که یک دروغ ارزش عزت نفس او را می‌کاهد.

بنابراین تفاوت الهیات اسلامی با غربی هم در رویکرد و پرداختن به مسئله شر است و هم در یکسان انگاشتن رنج و شر. تعجب آن است که آقای دکتر سروش آرزو می‌کند که همان‌گونه که مسئله شر برای الهیات غربی مشکل آفرین است و در اعتقاد به وجود خدا مشکل پیدا کرده‌اند و خدا را عاجز از رفع شرور می‌دانند، در الهیات اسلامی نیز این‌گونه شود و از نو ارتباط خود را با خدا تعریف کنند.

خداوند در قرآن، به راز شرور اشاره می‌نماید:

وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخُوفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ: قطعاً همه شما را با چیزی از ترس، گرسنگی، زیان مالی و جانی، و کمبود میوه‌ها آزمایش می‌کنیم و بشارت ده به استقامت‌کنندگان (بقره: ۱۵۵).

خداوند در این آیه، راز شرور را نیل به فضیلت و کمال و صبر می‌داند. آدمی اگر بخواهد به پاره‌ای از فضایل و کمالات اخلاقی و انسانی برسد باید بر مشکلات و موانع غلبه پیدا کند. انسان به سهولت به مقام صبر و شجاعت نمی‌رسد. شجاعت و صبر، فضیلتی است که در آن غلبه بر موانع و ترس و مرگ نهفته است. خداوند در مورد حضرت ابراهیم می‌فرماید: ابراهیم بعد از آنکه از آزمون‌های سخت موفق بیرون آمد به مقام امامت رسید. «وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ

بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»
(بقره: ۱۲۴).

بنابراین امید و آرزوی دکتر سروش در باب از نو تعریف کردن ارتباط انسان با خدا با پرداختن جدی‌تر به مسئله شرور، وجهی ندارد.
دکتر سروش در باب اعتقاد به امامت و عصمت ائمه معصومین و اعتقاد به وجود امام زمان (عج).

به‌ویژه ناظر به تشیع در ایران و همچنین ادعای غالی بودن شیعیان، می‌گوید:
۱. امامت و عصمت علی علیه السلام و ائمه معصومین علیهم السلام جزء اصول دین نیست و اینکه علی علیه السلام خلیفه نشد، یک اتفاق بوده است. ۲. تشیع اعتدالی فقط این اعتقادی است که علی علیه السلام بهتر و مطمئن‌تر و بی‌خطرتر می‌تواند ما را به تعالیم پیامبر برساند، نه اینکه او امام بوده یعنی از جانب خدا تعیین شده و عصمت داشته است. ۳. امامان، فقط عالمان پارسایی بودند و این اعتقاد که به آنها وحی می‌شده است، عصمت داشته‌اند و... اینها را رها کنید، اینها جزء تشیع نیست. اینها را شیعیان غالی اضافه کرده‌اند و شیعه ایران، شیعه غالی است. ۴. اینکه امام دوازدهم وجود دارد یا نه، جزء تشیع نیست.

❖ نظر حضرتعالی درباره این ادعاها چیست؟ و چه نقدهایی بر آن وارد می‌دانید.

ابتدا باید گفت مطالب ایشان، صرفاً مدعیاتی است که بدون هیچ استدلال و منطقی بیان شده است؛ لذا در نقد این ادعا می‌توان گفت:

۱. این نظر که جناب ایشان مطرح می‌کنند که امامت و عصمت امیرالمؤمنین

علیؑ و ائمه معصومینؑ جزء اصول دین نیست، بلکه یک اتفاق بود و بعدها توسط شیعه غالی به اصول دین اضافه شده است، به هیچ وجه صحیح نیست. امامت امیرالمؤمنین علیؑ و سایر امامان معصوم جزء اصول دین است و مورد سفارش پیامبر گرامی اسلامؐ می‌باشد که مخالفت با آن به هیچ وجه جایز نیست. قرآن می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء: ۵۹) خداوند در این آیه، اطاعت خود و پیامبر و اولی الامر را واجب کرده است. از نظر شیعه، مصداق اولی الامر امامان معصوم هستند که خداوند اطاعت آنها را بر ما واجب کرده است یا در آیه «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (حشر: ۷) اوامر و نواهی پیامبر گرامی اسلام را بر ما واجب کرده است. «مَنْ يَطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» (نساء: ۸۰) هرکس از پیامبر فرمان برد در حقیقت خدا را فرمان برده است».

همچنین مطابق روایات معتبر در میان شیعیان و اهل سنت؛ پیامبر اکرمؐ می‌فرماید:

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ التَّقْلِينَ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلِيَّ الْحَوْضَ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِيهِمَا لَنْ تَضَلُّوا ابدا؛ من دو چیز گرانبها برای شما باقی می‌گذارم: کتاب خدا و عترتم را، مادامی که به این دو تمسک جوید، هیچ‌گاه گمراه نمی‌شوید ... این دو از هم جدا نمی‌شوند، تا اینکه بر حوض بر من وارد شوند (ابن‌حنبل، مسند احمد، ج ۳، ص ۱۴/ ابن‌حجاج، صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۲).

از این روایت به خوبی بر می‌آید، اگر ما به قرآن و اهل بیت و عترت تمسک کنیم، گمراه نخواهیم شد؛ زیرا که آنها مایه هدایت هستند و چیزی که مایه هدایت است، طبعاً از هر گونه خطا و گناه مصون است. همچنین در این روایت

عترت و اهل بیت، همسنگ با قرآن قرار داده شده است. از این روایت معتبر، حجیت پیروی از اهل بیت و عترت و نیز عصمت آنان ثابت می‌شود.

پیامبر ﷺ در حدیث سفینه که در کتب معتبر اهل سنت نیز وجود دارد، می‌فرماید: «إِنَّ مَثَلَ أَهْلِ بَيْتِي فِي أُمَّتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ فِي قَوْمِهِ؛ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَ مَنْ تَرَكَهَا غَرِقَ ...» (ابن جر الهیثمی، الصواعق المحرقة، ص ۲۸۲). پیامبر در این حدیث اهل بیت خود را همانند کشتی نوح می‌داند. بدین بیان که تمسک به گفتار و کردار آنان در تفسیر آیات قرآن، انسان را از هلاکت می‌رهاند و به تعبیری اهل بیت پیامبر همانند کشتی نوح، یگانه پناهگاه و راه نجات‌اند؛ از این رو هرکس از آنها پیروی نکند، گمراه خواهد شد.

همچنین از آیه انذار و روایات معتبر در ذیل آن و نیز آیه ولایت و روایات معتبر در ذیل آن و نیز آیه تبلیغ و روایت معتبر غدیر در تفسیر آنکه توسط ۱۱۰ نفر از صحابه و ۸۹ نفر از تابعین و ۳۵۰ نفر از علماء و محدثان اسلامی که به تواتر آن را نقل کرده‌اند، ولایت امیرالمؤمنین علیؑ و اهل بیت و نیز عصمت آنان بعد از پیامبر گرامی اسلام ﷺ ثابت می‌شود. امیرمؤمنان علیؑ در نهج البلاغه نیز به صراحت به وصیت پیامبر در مورد امامت اهل بیت اشاره می‌نمایند: «هم اساس الدین و عماد الیقین ... و لهم خصائص حقّ الولاية و فیهم الوصیته والوراثة الان اذ رجع الحق الي اهله و نقل الي منتقله» (نهج البلاغه، خطبه ۲). امام علیؑ در این خطبه، ملاک خلافت اهل بیت را وصیت پیامبر می‌داند نه اتفاق و اقبال مردم و نیز آنها را اساس دین می‌دانند و «فوالله ما زلت مدفوعا عن حقی مستاثرا علی منذ قبض الله نبیه حتی یوم الناس هذا: به خدا سوگند از روزی که پیامبر اکرم ﷺ جان به جان آفرین تسلیم



کرد، تا امروز حق مسلم من از من سلب شده است (و یا از حق خویش محروم مانده ام)» (همان، خطبه ۶).

حال سؤال این است که این کدام حق مسلم است که از دوران رحلت پیامبر ﷺ از او گرفته شده است؟ آیا این حقی است که با بیعت پدید می‌آید؟ یا حقی است که خدا از طریق پیامبر به وی داده است؟ احتمال نخست منتقی است؛ زیرا بیعتی صورت نگرفته بود، طبعاً شق دوم صحیح است همچنین عصمت اهل بیت پیامبر گرامی اسلام ﷺ با آیه تطهیر، حدیث ثقلین و حدیث سفینه به خوبی اثبات می‌شود. زیرا اهل بیت پیامبر که خداوند آنها را از هر گونه رجس و پلیدی پاک نموده است و نیز اهل بیعتی که پیروی از آنها مایه هدایت و عدم گمراهی می‌شود، طبعاً باید از خطا و اشتباه مصون باشند والا صحیح نیست که خداوند و پیامبر گرامی اسلام ﷺ ما را دعوت کنند از کسانی پیروی کنیم که موجب گمراهی ما خواهند شد؛ بنابراین از این آیات و روایات معتبر هم امامت و پیشوایی حضرت علی ﷺ و ائمه معصومین ﷺ و هم عصمت آنان ثابت می‌شود. در نتیجه آنها، جزء حقایق و اصول اسلام هستند که ایمان به آنها واجب می‌باشد.

باتوجه به اینکه جناب آقای دکتر سروش می‌گوید: «این که به امامان وحی می‌شده است و عصمت داشته‌اند ... اینها را رها کنید. اینها جزء تشیع نیست. اینها را شیعیان غالی اضافه کرده‌اند». چه نقدهایی را بر این ادعا وارد می‌دانید؟ در پاسخ می‌گوییم: شما که بر اساس مبانی فکری خود، بر آن هستید که به همه انسان‌ها اعم از شعراء و عرفا وحی رسالی می‌شود. حال چگونه است که اگر شیعیان باتوجه به عنایت خاص خداوند به اهل بیت معتقد شوند که خدا به آنها وحی (غیر رسالی)

می‌کند، جزء اصول دین نیست، بلکه اضافه شده از طرف شیعیان غالی است؟ بر این اساس، جناب عالی جزء شیعیان غالی محسوب می‌شوید که معتقد به بسط تجربه نبوی هستید. شما بر این باورید که خدا به همه انسان‌ها وحی می‌کند؛ زیرا باب تجلی خدا بسته نیست.

بر اساس باور دکتر سروش اولاً وحی از سنخ تجربه دینی است؛ ثانیاً تجربه دینی و یا وحی درباره دیگر انسان‌ها نیز روی می‌دهد؛ ثالثاً تجربه نبوی و پیامبر گونه تداوم دارد؛ زیرا تجلیات خداوند تمامی ندارد و برای هرکس متناسب با ظرفیتش ادامه خواهد یافت؛ رابعاً وحی و یا تجربه دینی عارفان، مکمل و بسط‌دهنده تجربه دینی پیامبر است و در نتیجه دین خدا رفته رفته پخته‌تر می‌گردد.

حال از جناب آقای دکتر سروش می‌توان سؤال کرد شما که معتقدید، وحی رسالی و پیامبر گونه به همه انسان‌ها می‌شود و چنین اعتقادی را طبعاً صحیح می‌دانید، حال چرا اگر شیعیان بر اساس منابع معتبر قرآنی و روایی معتقد شوند که خداوند بر ائمه معصومین (بر اثر عنایت خاص خداوند به آنها) وحی (غیر رسالی) می‌کند، همانند وحی خدا به مادر موسی علیها السلام اعتقاد آنها ناصحیح است؟ و چنین اعتقادی را غالیان به تشیع اضافه کرده‌اند؟ لطفاً کمی به این تناقض گویی‌ها توجه نمایید!

به نظر دکتر سروش تشیع (اعتدالی) فقط اعتقاد به این عقیده است که علی بهتر و مطمئن‌تر و بی‌خطرتر می‌تواند ما را به تعالیم پیامبر برساند، یعنی به نظر ایشان علی علیه السلام نه امام اصطلاحی بوده است و نه به او وحی (غیر رسالی) شده است و نه عصمت داشته است، بلکه امامان فقط عالمان پارسایی بوده‌اند که راه آنها بهتر است. آیا این ادعا، با دیگر اندیشه‌های دکتر سروش سازگار است؟ چه

نقدهایی می‌توان بر آن وارد ساخت؟

بیان ایشان، عاری از هر نوع استدلال و منطقی است. باتوجه به آیات قرآن و روایات متواتر در باب امامت **علی** و ائمه معصومین و عصمت آنان مشخص می‌گردد که عقیده ایشان از اساس درست نیست. در ضمن جناب ایشان باتوجه به اعتقاد به پلورالیسم نمی‌توانند بگویند که راه **علی** بهتر و مطمئن‌تر و بی‌خطرتر ما را به تعالیم پیامبر می‌رساند. ایشان باتوجه به باور به پلورالیسم اعتقادی و اخلاقی و فقهی معتقدند که همه عقاید و ادیان و فرق مذهبی از حقانیت مساوی برخوردارند و هیچ کدام بر دیگری ترجیح ندارند. حال چگونه می‌گویند که یک راه بهتر و مطمئن‌تر و بی‌خطرتر ما را به مقصد می‌رساند؟ شگفت آنکه ایشان حتماً به‌عنوان یک شیعه اعتدالی و نه غالی هم اعتقاد به پلورالیسم اعتقادی و فقهی و اخلاقی دارند و هم اعتقاد دارند که راه **علی** بهتر و مطمئن‌تر ما را به تعالیم پیامبر می‌رساند. از ایشان سؤال می‌شود: شما که با اعتقاد به پلورالیسم به یقین نمی‌دانید رأی که درست است حال چه شده است که می‌گویید رأی **علی**، بهتر و مطمئن‌تر و بی‌خطرتر ما را به تعالیم پیامبر می‌رساند. به این تناقض گویی‌ها بیشتر توجه فرمایید. آری شیعیان، با ادله قطعی، اعتقاد دارند که راه **علی** راه حق است و در عین احترام به دیگران رأی آنان را صحیح نمی‌دانند و نیز شیعیان **علی** هیچ‌گاه به پلورالیسم اعتقادی ندارند؛ زیرا بر مبنای صحیح استوار نیست.

سخن آخر اینکه آقای دکتر **سروش** درباره وجود امام دوازدهم خدشه کردند، نظر حضرت‌عالی چیست و چه پاسخی به این ادعا می‌دهید؟ این ادعای ایشان نیز عاری از هر گونه استدلال و منطقی است. اعتقاد به

ظهور حضرت ولی عصر *حجت‌بن‌الحسن العسکری*، مهدی موعود (عج‌الله)، یکی از اصول اساسی اعتقاد اسلامی است که در روایات به‌طور متواتر مطرح شده است. پیامبر گرامی اسلام در این باره می‌فرماید: «لَوْ بَقِيَ مِنَ الدَّهْرِ إِلَّا يَوْمٌ لَبَعَثَ اللَّهُ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جُورًا» (ابن‌حنبل، مسند احمد، ج ۱، ص ۹۹) اعتقاد به ظهور حضرت مهدی مورد اعتقاد همه مسلمانان است، اما اختلاف در این است که آیا مهدی از مادر متولد شده و هم اینک زنده است و یا اینکه در آینده به دنیا خواهد آمد؟ عالمان شیعه و محققان اهل سنت بر آنند که آن حضرت در سال ۲۵۵ هجری از مادر متولد شده و اکنون در پس پرده غیبت است؛ بنابراین این ادعای ایشان (که امام دوازدهم وجود دارد یا نه جزء تشیع نیست). به‌هیچ‌وجه صحیح نیست. نتیجه آنکه هیچ‌کدام از مدعیات جناب آقای دکتر سروش، صحیح نیستند.